

نگاهی تحلیلی به جزئیات فتح مکه

محمدسعید نجاتی*

چکیده

فتح مکه از مهم‌ترین غزوات رسول خدا ﷺ است که تأثیرات ماندگاری در تاریخ اسلام داشته است. در این مقاله با نگاهی نو به منابع اولیه سیره رسول خدا ﷺ، جزئیات این واقعه بازخوانی، و نکات مبهم آن بیان و تحلیل شده است. از جمله موارد ورد بحث عبارتند از: تبیین دلیل فتح مکه و جزئیات کشتار خزاعه به عنوان عامل پیمان‌شکنی قریش، جزئیات سفر ابوسفیان به مدینه، جزئیاتی از طی مسیر تا مکه، جزئیات لشکرکشی ورودی‌های مکه، جزئیات حضور رسول خدا ﷺ در مسجدالحرام و ملاقات‌های آن حضرت در مکه، معرفی اشخاص محکوم به اعدام و سرنوشت آنان و عواقب و نتایج سیاسی و اجتماعی این غزوه.

واژگان کلیدی: فتح مکه، طلقاء، سوره ممتحنه، فتح المبین، سوره فتح

مقدمه

با توجه به جایگاه کلیدی مذهبی و اجتماعی شهر مکه میان مسلمانان و مردم جزیره‌العرب، فتح مکه در تاریخ صدر اسلام، از جایگاه ویژه‌ای برخوردار است. این عملیات بزرگ - که با برنامه‌ریزی دو ساله پیامبر خدا ﷺ، با کمترین خسارت

*. دکترای تخصصی، عضو گروه تاریخ پژوهشکده حج و زیارت ms.nejati@hzrc.ac.ir

و تلفات از دو طرف، رخ داد - تاریخ صدر اسلام را به دو قسمت پیش از فتح و پس از آن تقسیم می‌کرد و آن چنان مایه دگرگونی حال مسلمانان شد که قرآن کریم جایگاه انفاق کنندگان و مجاهدان در راه خدا در دوران پیش از فتح را بسی بالاتر از انفاق کنندگان و مجاهدان پس از فتح دانست: ﴿لَا يَسْتَوِي مِنْكُمْ مَنْ أَنْفَقَ مِنْ قَبْلِ الْفَتْحِ وَقَاتِلًا...﴾ (حدید: ۱۰)

بنا به روایاتی، این عملیات فتح مبین و پیروزی آشکار پیامبر اسلام ﷺ وعده محقق شده خداوند به آن حضرت شمرده شده است. (اخوان، ۱۳۸۷ ش، ص ۴۸۳ و ۵۵۰) همچنین با توجه به جایگاه محوری مکه در اسلام، پیامبر خدا ﷺ پس از فتح مکه و پیوست مکه به اسلام ضرورت هجرت به مدینه را منتفی اعلام کرد. (ابن کثیر، ۱۴۰۷ ق، ج ۴، ص ۳۲۰)

در این غزوه صفاتی از رسول خدا ﷺ به خوبی نمایان شد؛ از جمله: وفاداری به عهد و پیمان با خزاعه، مدیریت دقیق و قوی برای بسیج یک لشکر عظیم در مدت کوتاه و مخفی نگه داشتن عملیات از دشمن و بخشش تمام دشمنان دیرینه که در مکه به آنها دست یافته بود. (سبحانی، ۱۳۸۹ ش، ص ۷۸۶)

جستاری در واقعه فتح مکه

با وجود لشکرکشی ده هزار نفری مسلمانان در فتح مکه، باز می‌توان ماهیت این عملیات را واکنشی به پیمان شکنی و تجاوز قریش دانست؛ چراکه قریش در خیانتی آشکار، با شرکت در قتل عام قبیله خزاعه - که هم پیمان مسلمانان بود - صلحنامه حدیبیه را نقض کرد. پیامبر خدا ﷺ توانست با دستاویز دفاع از هم پیمان خود علیه قریشیان مکه اقدام نظامی کند.

قبیله خزاعه پیش از قریش، تولید کعبه را به عهده داشت و پس از آن در نواحی اطراف مکه ساکن بود. (ابن هشام، بی تا، ج ۱، ص ۱۱۷؛ کحاله، ۱۴۱۴ ق، ج ۱، ص ۳۳۹) قبیله بنی بکر بن عبد منات نیز از تیره‌های کنانه، و ساکن در نزدیکی مکه بود که از دوران جاهلیت با یکدیگر درگیری‌های انتقام جویانه داشتند. (واقعی، ۱۴۰۹ ق، ج ۲، ص ۷۸۱).

در ماجرای صلح حدیبیه در سال ششم هجرت، قبیله خزاعه که از دیرباز به مسلمانان دلبستگی داشت (ابن هشام، بی تا، ج ۲، ص ۳۱۲؛ ذهبی، ج ۲، ص ۳۶۷) و هم پیمان عبدالمطلب (جد پیامبر) بود، (ابن حبیب، ص ۸۶) هم پیمان مسلمانان، (ابن هشام، بی تا، ج ۲، ص ۳۱۸) و قبیله بنی بکر هم پیمان قریشیان مکه شد و بر اساس این معاهده تعهد کردند که به مدت ده سال از هرگونه آسیب و دزدی و خیانت و کینه ورزی به یکدیگر خودداری کنند؛ (ابن هشام، بی تا، ج ۲، ص ۳۱۷) ولی مردان قبیله بنی بکر شبانگاه در آبگاهی به نام «الوئیر» در نزدیکی (پایین = اسفل) مکه به خزاعه (یا قوت حموی، ج ۵، ص ۳۶۱) حمله کردند. (کحاله، ۱۴۱۴ق، ج ۱، ص ۳۳۹؛ طبری، ۱۳۸۷ش، ج ۳، ص ۴۳؛ ابن هشام، بی تا، ج ۲، ص ۳۹۰)

واقعی ریشه اولیه این درگیری را واکنش مردی از خزاعه به هجو پیامبر ﷺ از سوی یکی از قریشیان عنوان کرده است. (واقعی، ۱۴۰۹ق، ج ۲، ص ۷۸۳) در پی این درگیری در شعبان سال هشتم هجری، پس از ۲۲ ماه از صلح حدیبیه، شاخه بنی نفاثه بنی بکر با پشتیبانی نظامی قریش مکه و همراهی چند تن از سران مکه (چون صفوان بن أمیه و مکرز بن حفص بن الأخیف و حوئطب بن عبدالعزی) به خزاعه شبیخون زدند.

مردان خزاعه به امید نجات یافتن با استفاده از حرمت حرم، درگیری را تا داخل محدوده حرم کشاندند و نوفل بن معاویه، سرکرده بنی بکر را به رعایت حرمت حرم خواندند؛ ولی نوفل با تحریک بنی بکر به انتقام گرفتن، ادعا کرد خدایی نمی شناسد. (ابن هشام، بی تا، ج ۲، ص ۳۹۰) با نزدیکی صبح، خزاعیان به خانه های دو تن از بنی خزاعه که ساکن مکه بودند (بَدَیل بن ورقا و رافع)، پناه بردند و قریشیان از بیم شناخته شدن، از درگیری کنار کشیدند؛ در حالی که نوفل و نیروهایش پس از کشتن بیست نفر از خزاعه، بقیه خزاعیان را در خانه های بدیل و رافع محاصره کرده بودند تا اینکه پس از ملامت قریشیان، به ویژه سهیل بن عمرو، پس از سه روز (واقعی، ۱۴۰۹ق، ج ۲، ص ۷۹۲) از این کار دست کشیدند و بازگشتند. (همان، ۱۴۰۹ق، ج ۲، ص ۷۸۴)

برخی محققان دلیل جرئت یافتن قریش به این پیمان شکنی را رسیدن خبر شکست و ناکامی لشکر اسلام در جنگ موته دانسته‌اند؛ (سبحانی، ۱۳۸۹ش، ص ۷۸۷) حال آنکه پشیمانی سریع آنان و تلاش برای تمدید پیمان‌نامه، مانعی برای پذیرش این تحلیل است؛ چنان‌که برخلاف این تحلیل، محقق دیگری معتقد است شرایط سیاسی و اجتماعی و کفه قدرت در این زمان آن‌چنان به نفع مسلمانان بود که می‌توان گفت یقیناً آن حضرت در پی چنین فرصتی بود. (جعفریان، ۱۳۸۹ش، ص ۶۷۰)

پس از این ماجرا قریشیان، که از واکنش رسول خدا ﷺ بیمناک بودند، ابوسفیان را تشویق کردند تا نزد آن حضرت برود و بر استمرار صلح حدیبیه تأکید کند. (واقعی، ۱۴۰۹ق، ج ۲، ص ۷۸۵) ابوسفیان، که از اجرای این درگیری خبر نداشت یا با وجود خبر داشتن در آن دخالت نکرده بود، واکنش رسول خدا ﷺ را حتمی دانست و چاره کار را تأکید بر مصالحه با پیامبر پیش از رسیدن خبر کشتار خزاعیان به آن حضرت ذکر کرد؛ (همان، ۱۴۰۹ق، ج ۲، ص ۷۸۵) ولی عمرو بن سالم خزاعی به همراه چهل تن از مردان این قبیله نزد رسول خدا ﷺ آمد و آن حضرت را ضمن قصیده‌ای شورانگیز به خونخواهی آنان و یاری‌شان فراخواند و از نقش قریش در کشتار مردان خزاعه و پیمان شکنی آنان یاد کرد.

متن این شعر گویای مسلمان شدن خزاعه است (همان، ۱۴۰۹ق، ج ۲، ص ۷۸۹؛ ابن هشام، بی تا، ج ۲، ص ۳۹۴) و می‌تواند دلیل مهمی برای تصمیم پیامبر خدا ﷺ مبنی بر یاری کردن خزاعه و بازگرداندن آنان به مکانشان باشد.

این گروه از خزاعه همان صبحگاه حادثه به سوی مدینه شتافتند و در میانه راه ابوسفیان را - که از مدینه بازمی‌گشت - دیدند و تلاش کردند تا دیدارشان با پیامبر خدا ﷺ را از او پنهان کنند. (واقعی، ۱۴۰۹ق، ج ۲، ص ۷۹۲)

بنا به گزارش ابن اسحاق، دو گروه از خزاعه نزد پیامبر خدا ﷺ رفتند: گروه اول به سرکردگی عمرو و گروه دوم به سرکردگی بدیل بن ورقا که با ابوسفیان در میان راه دیدار کردند. (ابن هشام، بی تا، ج ۲، ص ۳۹۵) همان‌طور که رسول الله ﷺ پیش‌بینی

کرده بود، ابوسفیان پنج روز پس از حادثه برای تجدید پیمان به مدینه رفت؛ ولی با برخورد سرد مسلمانان و حتی دخترش، ام حبیبه همسر پیامبر (تحت تأثیر رسول الله)، مواجه شد. (واقعی، ۱۴۰۹ق، ج ۲، ص ۷۹۲-۷۸۹)

واقعی گزارشی متفاوت را با تردید درباره این مقطع زمانی نقل کرده که با ادامه گزارش این غزوه سازگار نیست. بر پایه این گزارش، وقتی پیامبر خدا ﷺ از خیانت و نقش قریش در کشتار خزاعه آگاه شد، آنان را به انتخاب یکی از گزینه اعلام برائت از بیعت شکنان بنی بکر یا پرداخت دیه ۲۳ نفر کشته شدگان خزاعه یا بی طرفی در درگیری میان خزاعه و بنی بکر فراخواند؛ ولی قریشیان با نخوت هرچه تمام، هیچ کدام از راه حل های پیامبر خدا ﷺ را نپذیرفتند. (واقعی، ۱۴۰۹ق، ج ۲، ص ۷۸۷)

وقتی ابوسفیان به محضر رسول خدا در مدینه رسید کوشید به بهانه حضور نیافتن در صلح حدیبیه، پیمان جدیدی را با ایشان برقرار کند و بر زمان آن نیز بیفزاید تا پیامبر خدا ﷺ نتواند به پیمانی که تازه بسته، به خاطر پیمان شکنی قریش، بی توجه باشد؛ اما رسول الله از او پرسید آیا پیمان حدیبیه را نقض کرده اید؟! وقتی با انکار و اظهار بی اطلاعی ابوسفیان روبرو شد، (طبرسی، ۱۳۷۶، ج ۱، ص ۲۱۷؛ مجمع البیان، ج ۱۰، ص ۸۴۵) تنها بر وفاداری خود به پیمان حدیبیه و مفاد آن تأکید کرد. (واقعی، ۱۴۰۹ق، ج ۲، ص ۷۹۲) ابوسفیان که نتوانست با حيله خود از پیامبر خدا ﷺ دستاویزی بگیرد سراغ دیگر مسلمانان - از جمله ابوبکر، عمر، سعد بن عباده، عثمان، علی بن ابی طالب و حضرت فاطمه - رفت، ولی آنها نیز از نظر رسول الله ﷺ درباره صلح با قریش آگاه بودند و از پناه دادن به ابوسفیان و تضمین دادن به او خودداری کردند. از این رو ابوسفیان دست خالی به مکه بازگشت. (واقعی، ۱۴۰۹ق، ج ۲، ص ۷۹۳؛ طبرسی، ۱۳۸۷ق، ج ۳، ص ۴۷)

در این فاصله پیامبر خدا ﷺ، که از خداوند خواسته بود حرکتش به مکه را پوشیده بدارد، تمام مسیرهای مکه و نواحی اطراف آن را زیر نظر نگاهبانانی به فرماندهی حارثه بن نعمان گمارد (طبرسی، ۱۳۷۶، ج ۱، ص ۲۱۷) و دسته هایی را نیز برای گمراه کردن ذهن به منطقه بطن اضم اعزام کرد. (واقعی، ۱۴۰۹ق، ج ۲، ص ۷۹۷)

حضرت به بسیج نیروها پرداخت، درحالی که هدف و مقصد حرکت، به دلیل صلح حدیبیه، نامعلوم بود و بسیاری تردید داشتند که پیامبر قصد عزیمت به مکه داشته باشد. (همان، ۱۴۰۹ق، ج ۲، ص ۷۹۶) رعایت اصل غافلگیری و بی خبر نگه داشتن قریش از حرکت لشکر اسلام به سوی آنان، یکی از عوامل موفقیت و کاهش تعداد تلفات انسانی در این نبرد شمرده شده است. (منتظرالقائم، ۱۳۸۹، ص ۱۷۷؛ سبحانی، ۱۳۸۹ش، ص ۷۹۶)

پیامبر خدا با فرستادن یاران خود به سوی قبایل مختلف بیابان نشین اطراف - چون اَسْلَم، غِفَار، مَزِينَة، جُهَيْنَة و اَشْجَع - آنان را با تأکید هرچه تمام تر به حضور در مدینه در ماه رمضان فراخواند. قبایل دیگر عرب، چون بنی سلیم و بنی کعب، نیز در میانه راه به لشکر اسلام ملحق شدند. (واقعی، ۱۴۰۹ق، ج ۲، ص ۷۹۹ و ۸۱۳) سرعت بسیج کردن این نیروها بسیار قابل توجه است؛ چراکه این تعداد با سازوکارهای آن روزگار در مدتی کمتر از یک ماه بسیج، و آماده حرکت شدند. (ابن هشام، بی تا، ج ۲، ص ۳۸۹)

طبق برخی گزارش ها، پس از بسیج نیروها و زمانی که مقصد پیامبر ﷺ برای مردم روشن شد، رسول خدا ﷺ صریحاً مردم را از این برنامه باخبر کرد (طبری، ۱۳۸۷ق، ج ۳، ص ۴۷) ولی ادامه ماجرا گویای تردید جدی میان اصحاب در این زمینه است. قریش، که در این مدت بسیار مردد و نگران بود، خاندان حاجب بن ابی بلتعنه (یکی از مهاجران و شرکت کنندگان نبرد بدر) - که هنوز در مکه مانده بودند - را تحت فشار قرار داد تا از حاجب نسبت به لشکر کشی رسول خدا ﷺ به مکه خبری به دست آورد. (قمی، ۱۳۶۳ش، ج ۲، ص ۳۶۱) و حاجب نیز طی نامه ای به قریش، آنان را از حرکت پیامبر خدا ﷺ به سویشان باخبر کرد. وی این نامه را به زنی از قبیله مزینه یا ساره، کنیز مکی، سپرد تا در ازای ده دینار از بیراهه به مکه برساند. آن زن نیز نامه حاجب را لابه لای موهای بافته خود پنهان کرد. پیامبر خدا ﷺ، که از خیانت حاجب باخبر شده بود، امام علی عليه السلام و زبیر را مأمور کرد تا آن زن را دستگیر کنند و نامه را از او بگیرند. آنان در منطقه خلیفه، پس از آنکه آن زن از بیراهه خود را در وادی عقیق به جاده اصلی رسانده بود، (واقعی، ۱۴۰۹ق، ج ۲، ص ۷۹۹) نامه را از او گرفتند.

پیامبر خدا ﷺ حاجب را برای این خیانت بازخواست کرد. حاجب با اینکه ادعا می کرد که به خدا و رسول ایمان دارد، بدون توجه به احتمال پیروزی مسلمانان و تصرف مکه در این عملیات، انگیزه اش از این خیانت را به دست آوردن دل قریش برای خوبی کردن آنان به خانواده و فرزندانش - که در مکه بودند - اعلان کرد. از این رو با وجود اینکه آیاتی از قرآن کریم درباره این خیانت نازل شد، (آیات آغازین سوره ممتحنه) ولی پیامبر خدا ﷺ از مجازات حاجب صرف نظر کرد. (واقعی، ۱۴۰۹ق، ج ۲، ص ۷۹۸؛ ابن هشام، بی تا، ج ۲، ص ۳۹۹)

لشکر اسلام، که در بئر عنبه (در یک میلی مدینه) (ابن عبدالحق بغدادی، ۱۴۱۲ق، ج ۲، ص ۹۶۶؛ سمهودی، ۲۰۰۶م، ج ۳، ص ۱۴۲) اردو زده بود، سرانجام در عصرگاه دهم ماه مبارک رمضان به سوی مقصد خود - که هنوز برای بسیاری از لشکریان قطعی بود - به راه افتاد. (واقعی، ۱۴۰۹ق، ج ۲، ص ۸۰۱؛ طبری، ۱۳۸۷ق، ج ۳، ص ۵۰؛ ابن هشام، بی تا، ج ۲، ص ۳۹۹) جانشین پیامبر در مدینه ابو رهم کلثوم بن حصین غفاری بود. (همان، بی تا، ج ۲، ص ۳۹۹) هر چند هنوز لشکریان سازوبرگ جنگی خود را آشکار نکرده بودند (طبری، ۱۳۸۷ق، ج ۳، ص ۵۲) و چهره یک ارتش را نداشتند، (جعفریان، ۱۳۸۹ش، ص ۶۲۴) اما پس از پیوستن قبایل دیگر به لشکر اسلام در منطقه قدید، پیامبر خدا ﷺ پرچمداران و علمداران لشکر اسلام را تعیین کردند. (واقعی، ۱۴۰۹ق، ج ۲، ص ۸۰۰)

لشکریان اسلام ده هزار نفر بودند؛ شامل هفتصد نفر از مهاجران که سیصد نفرشان سواره نظام بودند و چهارهزار نفر از انصار که پانصد نفرشان سواره نظام بودند و طلایه داران آن، دویست سواره نظام به فرماندهی زبیر بن عوام بودند. (همان، ۱۴۰۹ق، ج ۲، ص ۸۰۱)

از آنجا که این روزها در ماه رمضان بود، در میانه روز پیامبر خدا ﷺ در مقابل لشکر آب آشامید تا عملاً اعلام کند که در مسافرت روزه نگیرند. با این حال شنید که عده ای از لشکریان روزه خود را افطار نکردند. از این رو پیامبر به سرزنش آنان را نافرمانان خواند. (همان، ۱۴۰۹ق، ج ۲، ص ۸۰۲)

پیامبر خدا تا منزلگاه (مرالظهران)، در ۲۲ کیلومتری شمال مکه (شراب، ۱۴۱۱ق، ص ۲۵۰)، به صراحت از مقصد خود نگفت و هرچه برخی از صحابه در منزلگاه (عرج) کوشیدند نتوانستند مقصد را از زبان پیامبر ﷺ به روشنی بشنوند. (واقدی، ۱۴۰۹ق، ج ۲، ص ۸۰۳) در همین منزلگاه بود که طلایه داران سپاه، مردی که برای قبیله هوازن درباره مسیر حرکت مسلمانان جاسوسی می کرد را دستگیر کردند و به فرمان پیامبر ﷺ، پس از بازجویی و اطلاع یافتن از وضعیت هوازن و موضع و فرماندهان، تا پایان فتح برای جلوگیری از خبر رساندن به دشمن پیش خود نگه داشتند. وی پس از فتح مکه مسلمان شد و در نبرد اوطاس با قبیله هوازن در راه اسلام به شهادت رسید. (همان، ۱۴۰۹ق، ج ۲، ص ۸۰۴)

این نکته هوشیاری فرماندهان هوازن را نسبت به قریش مکه آشکار می سازد که هرچند خیانت روشنی ضد اسلام انجام نداده بودند، ولی از وضعیت مسلمانان غافل نبودند. در میانه راه، پیامبر ﷺ سگی را دیدند که به توله هایش شیر می داد. ایشان مردی به نام جعیل بن سراقه را گماشت تا مبادا کسی از لشکریان سگ ماده یا توله هایش را آزار دهد. (همان جا)

وقتی لشکر اسلام به مرالظهران رسید، پیامبر خدا ﷺ فرمان داد تا هر کدام از لشکریان آتش بیفروزند. از این رو ده هزار شعله آتش پیرامون مکه، مکیان را، که از حرکت مسلمانان کاملاً بی خبر بودند، غافلگیر کرد. بنابراین آنان ابوسفیان و دو تن دیگر از سران قریش را برای تجسس و بررسی اخبار فرستادند. وقتی این افراد، لشکر اسلام و نفراتشان را بر فراز کوهی^۱ دیدند، به شدت وحشت کردند و از این رو اردوگاه مسلمانان را چون ایامی که حاجیان به مکه می آیند، بزرگ و شلوغ شمردند. (همان، ۱۴۰۹ق، ج ۲، ص ۸۱۴)

عباس (عموی پیامبر)، که به تازگی به مسلمانان پیوسته بود و هنوز با قریشیان پیوندی تمام داشت، به دنبال فرصتی بود تا بتواند قریش را به تسلیم شدن بدون

۱. ابن ابی شیبه، نام این کوه را «ثنیه مرو» ذکر کرده است، (ابن ابی شیبه، المصنف، ج ۱۴، ص ۴۷۴) ولی این نام در هیچ کدام از کتب جغرافیای تاریخی یافت نشد.

درگیری قانع کند. از این رو پس از شعله‌ور شدن آتش لشکر اسلام پیرامون مکه، به دنبال گروهی بود تا از محاصره‌کنندگان خبری آورند. وی توانست صدای ابوسفیان را تشخیص دهد و او (و به نقلی همراهانش حکیم بن حُزام و بدیل بن ورقا) را به تسلیم شدن و رفتن نزد پیامبر قانع کند.

طبق این نقل آنان شبانه به دیدن رسول خدا ﷺ شتافتند؛ ولی ابوسفیان، برخلاف آن دو تن، از پیامبر برای مسلمان شدنش مهلت خواست و آن‌چنان بی‌شرم بود که زبان به سرزنش آن حضرت گشود و گفت که آن حضرت با او‌باش و انسان‌های پست عرب به جنگ خاندان و قبیله‌اش آمدند. پیامبر نیز تنها قریش را به خاطر پیمان‌شکنی و خیانت، سزاوارتر به سرزنش دانست. (همان، ۱۴۰۹ق، ج ۲، ص ۸۱۵ و ۸۱۶؛ طبری، ۱۳۸۷ق، ج ۳، ص ۵۲)

بالآخره ابوسفیان صبحگاه فتح با توییح عباس، عموی پیامبر، اظهار اسلام کرد و پیامبر ﷺ به خواست عمویش، عباس، به ابوسفیان پناه برد. (ابن ابی‌شیبه، ۴، ج ۱۴، ص ۴۷۵) پیامبر ﷺ به عباس سفارش کرد ابوسفیان را در مسیر در شکافی بر بلندای کوه نگه دارد تا عظمت سپاه اسلام را به خوبی ببیند. از این رو با این کار وحشتی از لشکر اسلام در دل او جای داد و اعتماد به نفس و تمرکزش را برای هرگونه اندیشه مقاومت از او گرفت؛ چراکه با دیدن هر گروه از مسلمانان که از مقابلش رد می‌شد، از فرمانده و قبیله‌شان می‌پرسید و از تنوع قبایل مختلف عرب که با رسول خدا ﷺ ضد قریش متحد شده بودند، تعجب می‌کرد. هنگامی که هنگ سبز (کتیبة الخضراء) که مهاجر و انصار پوشیده از سلاح رسول‌الله ﷺ بودند و آن حضرت را در میان گرفته بودند - از مقابلش گذشتند، ابوسفیان گفت:

این چنین هنگی را نه دیده بودم و نه وصفش را شنیده بودم. ای عباس! پادشاهی پسر برادرت بالاگرفته. نام سبز برای سلاح بسیاری بود که نیروهای این هنگ به کار گرفته بودند. (واقعی، ۱۴۰۹ق، ج ۲، ص ۸۱۸ و ۸۲۱؛ ابن هشام، بی‌تا، ج ۲، ص ۴۰۴)

این سیاست آن‌چنان کارگرافتاد که ابوسفیان پس از تماشای قدرت لشکر اسلام، خود پیش‌تر از مسلمانان وارد مکه شد و فریاد می‌زد هرکس در خانه بماند، در

امان است. وی قریشیانی که به دورش جمع شده بودند را ترساند و با سخنان خود ریشه هرگونه مقاومت را در دل اکثر مکیان خشکاند؛ چراکه به آنان گفت محمد با لشکری عظیم آمده است که غرق در سلاح است و هرگز توانایی ایستادگی در مقابلش را ندارید؛ پس جانان را نجات دهید و تسلیم شوید. (واقدی، ۱۴۰۹، ج ۲، ص ۸۲۴)

باین حال چند تن از سران مکه، چون صفوان بن أمیه و عکرمه بن ابی جهل و سهیل بن عمرو، تلاش کردند با جمع کردن تعداد اندکی نیرو در مقابل لشکر اسلام مقاومت کنند و در ناحیه «لیط» در پایین مکه به تیرباران هنگی که به سرکردگی خالد بن ولید وارد مکه می‌شد، پرداختند و علی‌رغم هشدار و نصیحت ابوسفیان، با مسلمانان درگیر شدند؛ ولی با دادن تلفاتی سنگین (۲۴ کشته از قریش و ۴ نفر از هُذَیل) در کوه خندمه^۱ فرار کردند و تا محله حَزْوَرَه تحت تعقیب قرار گرفتند و متواری شدند و برخی از آنها نیز به بالای کوه‌های اطراف پناه بردند. (واقدی، ۱۴۰۹، ج ۲، ص ۸۲۶ و ۸۳۹)

پیامبر خدا ﷺ لشکر اسلام را به چهار دسته تقسیم کرد: خود از ورودی اذخیر، (ص ۲۲ و ۲۳)^۲ و خالد از گردنه لیط در پایین مکه نزدیکی «فخ»، (بکری، ۱۴۰۳، ج ۴، ص ۱۱۶۷) سعد بن عباده از گداه (حمیری، ۱۹۸۴م، ص ۴۹۰) (ورودی مکه از سمت حجون) (شراب، ۱۴۱۱ق، ص ۲۳۱) و زبیر از گُلدی (در پایین مکه و نزدیکی کوه قعیعان) و جنوب شرقی مکه به سمت منا (کردی، ۱۴۲۰ق، ج ۱، ص ۴۰۷؛ شراب، ۱۴۱۱ق، ص ۲۳۱) وارد مکه شدند. حضرت به آنان دستور مؤکد داد تا کسی با آنان درگیر نشده با کسی نبرد نکنند. (واقدی، ۱۴۰۹ق، ج ۲، ص ۸۲۵؛ ابن هشام، بی تا، ج ۲، ص ۴۰۷؛ طبری، ۱۳۸۷ق، ج ۳، ص ۵۶)

۱. کوه خندمه بر بالای کوه ابوقبیس از سمت شرق قرار دارد. (حمیری، ۱۹۸۴م، ص ۲۲۳)
۲. کوهی است که از شمال به ابطح، و از شرق به حجون متصل می‌شود و از قدیم به این نام معروف بوده است.

هنگام ورود لشکر اسلام به مدینه، سعد بن عباده (بزرگ خزرج) رجزی با این مضمون خواند که امروز روز خونریزی و هتک حرمت‌ها، و روزی است که خداوند قریشیان را ذلیل خواهد کرد. (واقعی، ۱۴۰۹ق، ج ۲، ص ۸۲۱) طبق روایتی ابوسفیان شکایت این رجز را نزد رسول خدا ﷺ برد و از آن حضرت پرسید: «آیا قصد ریختن خون قومت (اهل مکه) را داری، درحالی که تو اهل محبت و نیکی به خویشان و خوش رفتاری هستی؟» رسول خدا ﷺ در پاسخ رجزی به این مضمون خواند: «امروز روز مهربانی کردن است. امروز خداوند قریشیان را عزیز خواهد کرد». سپس فرمان داد پرچم را از سعدبن عباده بگیرند و پسرش قیس را به پرچمداری مفتخر فرمود: (همان، ۱۴۰۹ق، ج ۲، ص ۸۲۲) طبق روایتی دیگر پیامبر خدا ﷺ علی بن ابی طالب را مأمور کرد تا پرچم را از سعد بگیرد و خود وارد مکه کند. (طبری، ۱۳۸۷ق، ج ۳، ص ۵۶؛ ابن هشام، بی تا، ج ۲، ص ۴۰۷)

سواره‌نظام مسلمانان در منطقه ذی طوی گرداگرد پیامبر خدا ﷺ را گرفتند و با آن حضرت - که بر شتری سوار بود و عبا و عمامه‌ای سیاه‌رنگ بر تن داشت و پرچم علمش نیز سیاه بود - وارد مکه شدند. پیامبر ﷺ هنگام ورود به مکه، به شکرانه این پیروزی، بر فراز شتر سرش را به خضوع پایین آورد و زندگی واقعی را زندگی اخروی خواند. (واقعی، ۱۴۰۹ق، ج ۲، ص ۸۲۴)

هرچند دستگیری و اعدام یا اسارت مکیان، طبق آداب و رسوم عرب، پس از فتح قاطع مکه برای رسول خدا ﷺ میسر بود و از نظر اجتماعی و عرفی و دینی مانعی نداشت، ولی آن حضرت از همه مکه، به جز ده نفر، گذشت و آنان را آزاد کرد.

محکومین به اعدام فوری و سرنوشت آنان

این ده نفر، شش مرد به نام‌های عکرمة بن ابی جهل، عبدالله بن خطل، مقیس بن صُبَّابة، عبدالله بن سعد بن ابی سرح، هَبَّار بن الأسود و حویرث بن نقید، و چهار زن به نام‌های هند دختر عتبه بن ربیعة (همسر ابوسفیان)، ساره (کنیز آزادشده عمرو بن هاشم) و دو کنیز ابی خطل به نام‌های قرینا و قریبه یا فرتنا و ارنبه بودند (همان، ۱۴۰۹ق،

ج ۲، ص ۸۲۵؛ طبری، ۱۳۸۷ق، ج ۳، ص ۵۹) که آن حضرت دستور اعدام فوری آنان را - حتی اگر به پرده کعبه چنگ بزنند - داده بود؛ (ابن هشام، بی تا، ج ۲، ص ۴۰۹؛ طبری، ۱۳۸۷ق، ج ۳، ص ۵۹) ولی بسیاری از آنان با مسلمان شدن و اعلام پشیمانی از گذشته خویش، زنده ماندند. شاید این دستور بیشتر برای ترساندن و شکستن هیمنه و مقاومت این افراد بود؛ چنان که گزارش هایی از مخالفت ابتدایی تعدادی از آنان، چون هند و عکرمه، با تسلیم شدن مکه در برابر اسلام و پذیرش شکست وجود دارد. (ابن هشام، بی تا، ج ۲، ص ۴۰۵) همچنین ممکن است این اقدام نشان از تأکید آن حضرت بر از بین بردن بازوی رسانه‌ای دشمنان باشد. (جعفریان، ۱۳۸۹ش، ص ۶۲۷)

پس از این جریان، هند - چنان که خواهیم گفت - نزد رسول خدا ﷺ آمد و مسلمان شد. همسر عکرمه نیز از پیامبر خدا ﷺ برایش امان گرفت و او طی ماجرای شنیدنی نیز نزد رسول خدا ﷺ بازگشت و اسلام آورد. (واقدی، ۱۴۰۹ق، ج ۲، ص ۸۵۲)

عبدالله بن سعد - بن ابی نیز - که به دلیل ارتداد و به استهزا گرفتن رسول خدا ﷺ از مدینه به مکه فرار کرده بود - از دیگر کسانی بود که پیامبر خدا ﷺ خودش را هدر اعلام کرده بود؛ ولی با حيله گری و به پشت گرمی وساطت برادر شیرین اش، عثمان بن عفان، و برخلاف میل رسول الله ﷺ از مرگ نجات یافت و مورد عفو قرار گرفت. (همان، ۱۴۰۹ق، ج ۲، ص ۸۵۶)

حویرث بن نقید نیز به دلیل آزردن رسول الله ﷺ در عصر مکه، خودش را هدر اعلام شد و در حال فرار خانه به خانه در کمین علی علیه السلام قرار گرفت و آن حضرت گردنش را زد. (همان، ۱۴۰۹ق، ج ۲، ص ۸۵۷)

هبار بن اسود کسی بود که مورد خشم رسول الله ﷺ قرار گرفت. با ته نیزه بر پشت زینب، دختر پیامبر که باردار بود، کوبید و باعث سقط فرزند او شد و مورد خشم رسول الله ﷺ قرار گرفت. رسول الله ﷺ هرگاه گروهی را به مأموریتی نظامی می فرستاد، دستور قتل هبار را در صورت دستیابی به او صادر می کرد؛ ولی تا فتح مکه بر او دست نیافتند؛ اما ناگاه در مدینه خدمت رسول الله ﷺ رسید و مسلمان شد و آن حضرت او را

بخشید و از کنایه زدن و دشنام دادن به او منع کرد. (همان، ۱۴۰۹ق، ج ۲، ص ۸۵۸؛ ابن هشام، بی تا، ج ۲، ص ۴۱۰)

ابن خطل، شاعری که پس از مسلمان شدن دوباره مرتد شده بود و یکی از مسلمانان را در حالت خشم آن قدر کتک زد که مرد، به مکه فرار کرد و دلیل فرار خود را نیافتن مزیتی در اسلام بر دین مشرکان دانست. (واقعی، ۱۴۰۹ق، ج ۲، ص ۸۵۹) وی دو کنیز آوازخوان و بدکاره داشت که اشعاری را که در هجو رسول الله ﷺ می سرود، در مجلس شرابخواری مشرکان با آواز می خواندند. او درحالی که به پرده‌های کعبه پناه برده بود، به همراه یکی از این کنیزانش اعدام شد؛ ولی کنیز دیگر زنده ماند و مسلمان شد تا اینکه در خلافت عثمان مرد. (همان، ۱۴۰۹ق، ج ۲، ص ۸۶۰)

همچنین ساره - که زنی نوحه‌خوان، و کنیز آزادشده برخی از فرزندان عبدالمطلب بود - در مکه یا مدینه خدمت رسول الله ﷺ رسید و از آن حضرت برای گذران زندگی کمک گرفت و به مکه بازگشت. وی در راه بازگشت قصد داشت نامه خیانت آمیز حاجب بن ابی‌بلتعه را به مکه برساند؛ ولی پس از دست یافتن مأموران رسول الله ﷺ به وی، به شرط رها کردنش، نامه را به آنها تحویل داد؛ (کوفی، ۱۴۱۰ق، ص ۴۸۰؛ قمی، ۱۳۶۳ش، ج ۲، ص ۳۶۲) اما دوباره به مکه بازگشت و هجویه‌های ابن خطل را با آواز بر مکیان خواند. از این رو حکم اعدام وی در فتح مکه اعلام، و وی اعدام شد. (طبری، ۱۳۸۷ق، ج ۳، ص ۶۱) حکم اعدام ساره، کنیز بنی‌هاشم، نیز در فتح مکه اعلام، و وی اعدام شد. (ابن ابی‌شیبه، ج ۷، ص ۴۰۲)

مقیس بن صبابه نیز کسی بود که به خاطر دریافت دیه برادرش، هاشم بن صبابه، از مسلمانان به مدینه آمد و مسلمان شد؛ ولی به کسی که نادانسته برادرش را کشته بود، (از قبیله بنی‌عمرو بن عوف) دست یافت و او را کشت و از مدینه به مکه فرار کرد و بر ضد اسلام شعر سرود. (واقعی، ۱۴۰۹ق، ج ۲، ص ۸۶۲) او صبحگاه روز فتح مکه، به خاطر شرابخواری شدید، مست شد و با همان حال از خانه بیرون آمد و به میان صفا و مروه رفت. مسلمانان نیز با دیدن او در این حالت، او را کشتند. (همان، ۱۴۰۹ق، ج ۲، ص ۸۶۱)

پس از قتل کسانی که پیامبر ﷺ فرمان اعدامشان را داده بود، ناله خاندان‌هایشان در مکه بلند شد. از این رو، ابوسفیان به دلیل نگرانی از گسترش قتل‌ها، نزد پیامبر آمد و آن حضرت به او اطمینان داد که پس از این قریش اعدام نخواهد شد. (همان، ۱۴۰۹ق، ج ۲، ص ۸۶۲)

وحشی، قاتل حمزه سیدالشهدا، از دیگر کسانی بود که رسول الله ﷺ در فتح مکه فرمان اعدامش را صادر کرد و مسلمانان نیز به شدت دوست داشتند بر او دست یابند؛ ولی وحشی به طایف گریخت و پس از مدتی همراه گروهی به مدینه آمد و بلافاصله نزد رسول الله ﷺ رفت و اسلام آورد. از این رو آن حضرت از خونس درگذشت. (همان، ۱۴۰۹ق، ج ۲، ص ۸۶۳)

تلفات مسلمانان در این جنگ، دو نفر از نیروهای تحت امر زبیر بود که راه را در کوچه‌های مکه گم کردند و توسط مکینانی چون ابن ابی جزع جمحی شهید شدند. (همان، ۱۴۰۹ق، ج ۲، ص ۸۲۸) پیامبر خدا ﷺ در مدت اقامتش در مکه، در خیمه‌ای چرمی در حجون - که منطقه ابطح مکه است - سکونت کرد و از همان جا برای هر نمازی به مسجدالحرام می‌آمد و باز می‌گشت. وقتی از آن حضرت دلیل سکونت نکردن در خانه‌هایشان در شعب ابی طالب را پرسیدند، آن حضرت از عقیل شکوه می‌کرد که خانه‌های مهاجران بنی‌هاشم را فروخته بود و برایشان خانه‌ای در شعب باقی نگذاشته بود. (همان، ۱۴۰۹ق، ج ۲، ص ۸۲۹)

پیامبر خدا ﷺ پس از ساعتی استراحت و شست‌وشوی خود در منزلگاه، بر ناقه قصوای خود سوار شد و به سمت مسجدالحرام حرکت کرد؛ درحالی که مسلمانان دور آن حضرت را گرفته بودند. آن حضرت سواره به کعبه نزدیک شد و با چوب‌دستی‌اش حجرالأسود را استلام کرد و تکبیر گفت. مسلمانان نیز همصدا با آن حضرت تکبیر گفتند؛ چنان که مکه به لرزه درآمد. سپس حضرت سواره طواف کرد؛ درحالی که افسار شترش را محمد بن مسلمه به دست داشت.

پیرامون کعبه و در مسیر طواف حضرت، ۳۶۰ بت قریش قرار داشت که با گچ کنار کعبه محکم شده بود. پیامبر هنگام گذر از هر بتی با عصای خود آن بت را سرنگون می‌کرد و آیه ﴿جَاءَ الْحَقُّ وَ زَهَقَ الْبَاطِلُ إِنَّ الْبَاطِلَ كَانَ زَهُوقًا﴾ را تلاوت

می فرمود و چون به حجرالأسود می رسید با عصا به آن اشاره می فرمود. همچنین طبق نقلی، به فرمان آن حضرت، بت‌ها را با صورت بر زمین می انداختند. (ابن هشام، بی تا، ج ۲، ص ۴۱۷)

امام علی علیه السلام در جریان پاکسازی کعبه مشرفه از بت‌ها، بر فراز دوش رسول الله صلی الله علیه و آله رفت و بتی که بر فراز کعبه بود را بر زمین انداخت. آن حضرت نقل کرده است:

رسول الله مرا به نزدیکی کعبه برد و فرمود: «کنار کعبه بنشین». من نشستم و رسول الله بر شانه من بالا رفت و فرمود: «برخیز». من برخاستم؛ ولی احساس ضعف کردم و آن حضرت فرمود: «بنشین». او از شانه من پایین آمد و نشست و به من فرمود: «ای علی! بر دوش من برو». هنگامی که آن حضرت مرا بلند کرد، گمان می کردم که اگر بخوام، بر فراز آسمان نیز می رسیم. پس از آن بر فراز کعبه رفتم و بت بزرگ قریش را - که از مس بود و با میخ محکم شده بود - از فراز مکه کنده و به پایین پرت کردم و پایین آمدم. (ابن ابی شیبه، ج ۷، ص ۴۰۳)

پس از تمام شدن طواف، حضرت کنار مقام ابراهیم - که آن زمان به کعبه چسبیده بود - دو رکعت نماز طواف خواند و بر فراز کوه صفا ایستاد و به دعا و ذکر خدا مشغول شد. اینجا بود که آن حضرت متوجه نگرانی انصار نسبت به ماندن آن حضرت در وطن خویش، مکه، شد و به آنها اطمینان داد که با آنها باز خواهد گشت. (همان، ج ۱۴، ص ۴۷۳) سپس سر در چاه زمزم برد؛ ولی خود آب نکشید تا مبادا دیگران به منصب سقایت فرزندان عبدالمطلب طمع کنند. به همین جهت عباس، آن حضرت را سقایت کرد و دلوی آب کشید و پیامبر از آن نوشید و همچنان که ایستاده بود، دستور داد تا هبل، بت بزرگ قریش، را بشکنند. (واقعی، ۱۴۰۹، ج ۲، ص ۸۳۲)

به نظر می رسد ملاحظات امنیتی و حفاظتی باعث شده بود تا پیامبر خدا صلی الله علیه و آله میان آن جمعیت، سواره طواف کند؛ چرا که حتی هنگام نماز طواف نیز کلاهخود و زره را از خود دور نکرد و با همان‌ها نماز طواف را به جا آورد. (همان، ۱۴۰۹، ج ۲، ص ۸۳۲)

پس از آن، پیامبر صلی الله علیه و آله کلید کعبه را از عثمان بن طلحه، بازمانده خاندان کلیدداران کعبه که مسلمان شده بود، گرفت و وارد کعبه شد و با دست خود نقاشی‌های پیامبران را که بر دیوار کعبه بود (به جز تصویر حضرت ابراهیم) پاک کرد. البته در روایتی دیگر آمده است که

حضرت پیش از آمدن به مسجدالحرام به عمر بن خطاب مأموریت داد تا تصاویر پیامبران را از دیوار کعبه پاک کند و او تنها تصویر حضرت ابراهیم را (که پیرمردی را نشان می‌داد که به رسم جاهلی با تیرهای کمان نزد بتان در حال قرعه کشی بود) نگاه داشت؛ ولی پیامبر با دیدن این تصویر، او را به خاطر پاک نکردن آن مؤاخذه کرد و دستور داد آن را نیز پاک کند. سپس در راه روی خود و همراهانش، بلال و اسامه بن زید و عثمان بن طلحه (همان، ۱۴۰۹ق، ج ۲، ص ۸۳۵؛ ابن هشام، بی تا، ج ۲، ص ۴۱۳)، بست.

بلال نقل کرده است که کعبه در آن روزگار شش ستون داشت و حضرت وسط ستون‌های جلویی دو رکعت نماز خواند (واقعی، ۱۴۰۹ق، ج ۲، ص ۸۳۴) و بعد در هر زاویه و گوشه کعبه ایستاد و بر آن تکبیر گفت. (ابن ابی شیبه، ج ۱۴، ص ۴۷۷) سپس، پس از اندکی درنگ، درهای کعبه را گشود و بر درگاه کعبه ایستاد و دو طرف چارچوب در کعبه را گرفت و خطاب به مردم - که گرد کعبه نشسته بودند - فرمود: «سپاس خدایی را که وعده‌اش را تحقق داد و بنده‌اش را یاری کرد و به تنهایی احزاب را شکست داد. چه می‌گویید و چه گمانی می‌برید؟» گفتند: گمان خیر داریم و تو را برادری بزرگوار و پسر برادر بزرگوارمان می‌دانیم که اکنون بر ما قدرت یافته‌ای». آن حضرت فرمود: «اکنون من همان را گویم که حضرت یوسف گفت. امروز سرزنتی بر شما نیست و خدایتان می‌بخشاید که او مهربان‌ترین مهربانان است»؛ (واقعی، ۱۴۰۹ق، ج ۲، ص ۸۳۵) به روایتی دیگر فرمود: «اذهبوا انتم الطلقاء»؛ «بروید که شما آزادشده‌اید». این گونه پیامبر خدا ﷺ همه کافران مکه را، با اینکه با جنگ به بردگی‌اش درآمده بودند و می‌توانست آنان را بفروشد، آزاد کرد. از این پس اهل مکه طلقاً (آزادشده‌ها) نام گرفتند. (ابن هشام، بی تا، ج ۲، ص ۴۱۲؛ طبری، ۱۳۸۷ق، ج ۳، ص ۶۱)

سپس حضرت درباره پاره‌ای از مهم‌ترین احکام حقوقی و اجتماعی اسلام سخن گفت؛ از جمله اینکه همه جایگاه‌های جاهلیت ملغاست، مگر سقایت و پرده‌داری کعبه. همچنین اینکه مکه، از روزی که خداوند آسمان‌ها و زمین را آفرید، حرام شده است و برای هیچ کس جز من به اندازه ساعتی کوتاه از روز حلال نشد و حلال

نخواهد شد. از این رو کسی حق ندارد شکار پناه‌برده به آن را فراری دهد یا درخت و گیاهی از آن را (مگر گیاه اذخر) قطع کند و بدون اعلان چیزی را که در آن یافته مالک شود. نیز اینکه مسلمانان با یکدیگر برادرند و در مقابل غیر مسلمانان یکپارچه هستند و خون‌هایشان با یکدیگر برابر است... (واقدی، ۱۴۰۹ق، ج ۲، ص ۸۳۶)

آن حضرت، پس از این سخنان، در گوشه‌ای از مسجد نشست و عثمان بن طلحه را فراخواند و کلید کعبه را به او باز پس داد و فرمود:

«ای فرزندان ابی‌طلحه! این کلید را تا ابد و نسل به نسل نزد خود به امانت نگه دارید که جز ستمکار کسی آن را از شما باز نستاند. خداوند شما را امین خانه‌اش گردانده است. پس به نیکی روز بخورید و بر در خانه باشید.» (همان، ۱۴۰۹ق، ج ۲، ص ۸۳۷)

آن حضرت ظرف آبخوری زمزم را نیز به عباس، عمویش - که در جاهلیت نیز عهده‌دار سقایت حجاج بود و آب زمزم را با انگورهای باغش خوش طعم می‌کرد، باز پس داد. (همان، ۱۴۰۹ق، ج ۲، ص ۸۳۸)

سپس از خالد دلیل درگیر شدنش را پرسید و پس از شنیدن گزارش خالد بن ولید، قضای الهی را خیر دانست و به مسلمانان دستور داد تا از کشتار و خونریزی پرهیز کنند؛ البته تنها قبیله خزاعه به مدت یک ساعت پس از نماز عصر اجازه یافت تا به قصاص کشته‌شدگانش از قبیله بنی‌بکر بکشد و این همان یک‌ساعتی دانسته شده که پیامبر خدا ﷺ در خطبه‌اش به آن اشاره کرد. (همان، ۱۴۰۹ق، ج ۲، ص ۸۳۹)

گویا این مجوز خاص باعث غره شدن خزاعه شد؛ چرا که فردای روز فتح مکه، خِراش بن امیه کعبی (از مردان خزاعه)، جُنید بن اَدْلَع هُدَیْلی را به تلافی قتل یکی از مردان قبیله‌اش در جاهلیت، ناغافل در مکه کشت و باعث شروع دوباره درگیری شد. از این رو پیامبر خدا ﷺ در خطابه‌ای خزاعه را از ادامه درگیری و کشتار به شدت منع کرد و ضمن تکرار حرمت حرم مکی و ممنوعیت خونریزی در آن، از آنجا که قاتل یک مسلمان، و مقتول کافر بود، از قصاص خراش درگذشت؛ ولی خزاعه را به پرداخت خونبهای مقتول موظف کرد که فوراً پرداخت شد. (همان، ۱۴۰۹ق، ج ۲، ص ۸۴۴؛ ابن هشام، بی‌تا، ج ۲، ص ۴۱۵)

از دیگر اقدامات آن حضرت پس از فتح مکه، مأموریت دادن به تمیم بن اسد خزاعی برای بازسازی انصاب و علامت‌های حرم مکی بود. (واقعی، ۱۴۰۹ق، ج ۲، ص ۸۴۲)

هنگام ظهر پیامبر خدا ﷺ به بلال فرمان داد تا بر فراز کعبه برود و با رساترین صدا اذان بگوید؛ حال آنکه قریشی‌ها، که بر فراز کوه‌های اطراف در حال فرار بودند، با شنیدن صدای بلال به شدت منزجر شدند و هر کدام از روی گردنکشی و تکبر به بلال و رسول الله ﷺ اهانت کردند. (همان، ۱۴۰۹ق، ج ۲، ص ۸۴۶)

بیعت زنان

ده نفر از زنان قریش - از جمله هند دختر عتبه، ام حکیم دختر حارث بن هشام همسر عکرمه بن ابی جهل و همسر صفوان بن امیه، البغوم دختر المعذل، از قبیله کنانه و فاطمه دختر ولید بن مغیره و هند دختر منبه بن حجاج و همسر عمرو بن العاص - در ابطح، درحالی که حضرت فاطمه علیها السلام و همسران رسول الله صلی الله علیه و آله بودند، نزد آن حضرت رفتند و ضمن مسلمان شدن، با آن حضرت بیعت کردند.

هنگام بیعت، وقتی از آن حضرت پرسیدند آیا با تو دست بدهیم، پیامبر فرمود: «من با زنان مصافحه نمی‌کنم». درباره جایگزینی که پیامبر به جای مصافحه با زنان انجام داد، سه روایت وجود دارد:

۱. بیعت زنان صرفاً با سخن گفتن و اعلام تبعیت بر اساس آیه بیعت‌النساء بود.
 ۲. حضرت دستشان را در پارچه‌ای پیچیدند و زنان از روی پارچه با آن حضرت دست دادند.
 ۳. حضرت دستشان را در کاسه‌ای پر از آب فرو بردند و زنان نیز به نشان بیعت دستشان را درون آب فرو بردند. (همان، ۱۴۰۹ق، ج ۲، ص ۸۵۱؛ طبری، ۱۳۸۷ق، ج ۳، ص ۶۲)
- دشمنان کینه‌توز اسلام - چون عکرمه بن ابوجهل و صفوان بن امیه - نیز پس از امان گرفتن، درحالی که به مهربانی و نرم‌خویی و بزرگواری و کرامت رسول الله صلی الله علیه و آله در حق خود اعتراف می‌کردند، به تدریج و حتی پس از چهار ماه مهلت گرفتن ایمان آوردند. (واقعی، ۱۴۰۹ق، ج ۲، ص ۸۵۴)

از آنجا که هر خانه‌ای در مکه بت داشت و اطراف آن نیز بتکده‌هایی وجود داشت، پیامبر خدا ﷺ فرمان داد تا بت‌های خانه خود را بشکنند و سربیه‌هایی را برای شکستن بت‌های بتکده‌های اطراف مکه فرستاد؛ از جمله طفیل بن عمر دوسی را برای ذی‌الکفین (بت قبیله عمرو بن حممه)، و سعد بن زید اُشهلّی را برای نابودی مناة بدر منطقه مثلل، و هشام بن عاص را با دوستان سوار به یلمّم، و خالد بن سعید بن عاص را با سیصد سوار به سمت عُرنه برای نابودی سُواع (بت قبیله هذیل)، و خالد بن ولید را با سی سوار به بتخانه عُزی فرستاد. (همان، ۱۴۰۹ق، ج ۲، ص ۸۷۰ و ۸۷۱؛ ج ۳، ص ۸۷۳؛ طبری، ۱۳۸۷ق، ج ۳، ص ۶۶)

ملاقات با خاله یا عمه‌ای از بنی‌سعد (قبیله دایه‌اش، حلیمه سعدیه)

یکی از زنان بنی‌سعد بن بکر - که به نوعی خاله یا عمه شیری آن حضرت محسوب می‌شد - با کیسه پر از روغن و خامه، در ابطح نزد رسول‌الله ﷺ آمد و خود را معرفی کرد. آن حضرت او را به اسلام دعوت کرد و او مسلمان شد. سپس رسول‌الله ﷺ از هدیه‌اش پرسید و از او سراغ دایه خود، حلیمه، را گرفت. وقتی زن خبر وفات حلیمه را به آن حضرت داد، چشمان آن حضرت پر از اشک شد. پس از آن از برادران و خواهران شیری‌اش پرسید. زن آنان را نیازمند کمک و یاری پیامبر ﷺ و بی‌خرجی ده معرفی کرد. رسول‌الله ﷺ نیز دستور داد به او لباسی گرانبها و شتری راهوار و دوستان درهم بدهند. زن چنان که می‌رفت گفت: «به خدا قسم در کودکی نیز کفالت شده خوبی بودی و در بزرگی نیز مردی پربرکت هستی». (واقعی، ۱۴۰۹ق، ج ۲، ص ۸۶۹)

وداع رسول خدا ﷺ با مکه

پس از فتح مکه، گروهی از انصار مدینه با یکدیگر این سؤال را مطرح می‌کردند که آیا پیامبر پس از فتح موطن خود، به مدینه باز خواهد گشت یا نه؟ رسول‌الله پس از شنیدن سخن آنان فرمود:

«به خدا پناه می‌برم! زندگی با شما، و مرگ نیز با شما خواهد بود». (ابن هشام، بی‌تا، ج ۲، ص ۴۱۶)

آن حضرت هنگامی که در حزوره ایستاده بود خطاب به مکه فرمود:

«به خدا سوگند که تو بهترین سرزمین خدا و محبوب‌ترین سرزمین نزد من هستی و اگر مرا از تو بیرون نمی‌کردند، از تو خارج نمی‌شدم.» (واقعی، ۱۴۰۹ق، ج ۲، ص ۸۶۵؛ ابن ابی شیبیه، ج ۱۴، ص ۴۷۶)

گفته‌اند رسول خدا ﷺ پانزده یا بیست روز در مکه اقامت گزید در این مدت نمازش را به صورت قصر (دو رکعتی) اقامه می‌کرد. (واقعی، ۱۴۰۹ق، ج ۲، ص ۸۷۱)

نتیجه‌گیری

سقوط شهر مکه سرفصل تحول مهمی در تاریخ اسلام بود؛ چراکه با این حادثه، قداست و جایگاه قریش و شکست‌ناپذیری آن در باور قبایل عرب شکسته شد و روز فتح مکه روز تسلیم عرب و نابودی شرک خوانده شد. (جعفریان، ۱۳۸۹ش، ص ۶۳۳)

وجود کعبه مشرفه در این شهر اهمیت آن را چند برابر کرده بود؛ تا بدان جا که بزرگ‌ترین هدف رسالت پیامبر ﷺ، یعنی براندازی شرک و برقراری توحید، با فتح این شهر تأمین می‌شد. مکه در آن روزگار، حکم پایتخت شبه جزیره عربستان را داشت و سقوط آن به مثابه برافتادن حاکمیت قریش بود. (گروه پژوهش پژوهشکده تحقیقات اسلامی، ۱۳۸۶ش، ص ۹۶)

پس از فتح مکه و اظهار اسلام آوردن قریش، نمایندگان قبایل مختلف عرب - که منتظر فتح مکه و مسلمان شدن قبیله بزرگ قریش بودند - از هر سو به مدینه رفتند و اسلام آوردند و اعلام اطاعت کردند؛ حتی پس از جنگ حنین (هوازن) و طائف (که به دنبال فتح مکه صورت گرفت)، نمایندگان قبیله نیرومند ثقیف نیز (که از نظر قدرت و موقعیت در طائف، همتای قریش در مکه بودند) به دیدار رسول خدا ﷺ رفتند و پس از چانه‌زنی بی‌فایده‌ای اسلام را پذیرفتند. (پیشوای، ۱۳۸۲ش، ص ۲۸۷)

۱. ابن ابی شیبہ، ابوبکر عبدالله بن محمد، المصنف، تحقیق محمد عوامہ، فغان مع طبعة الدار السلفية الهندية القديمة.
۲. ابن عبدالحق بغدادی، صفی‌الدین عبدالمؤمن (۱۴۱۲ق)، مراصد الإطلاع على أسماء الأمكنة و البقاع، بیروت، دارالجيل، چاپ اول.
۳. ابن کثیر، ابوالفداء اسماعیل بن عمر (۱۴۰۷ق / ۱۹۸۶م)، البداية و النهاية، بیروت، دارالفکر.
۴. ابن هشام، عبدالملک بن هشام الحمیری المعافری (بی تا)، السيرة النبوية، تحقیق مصطفی السقا و ابراهیم الأبیاری و عبدالحفیظ شلبی، بیروت، دارالمعرفه.
۵. اخوان محمد (۱۳۸۷ش)، تاریخ اسلام در قرآن بررسی اسباب النزول در مجمع البیان، دکتر، انتشارات مرسل، چاپ اول.
۶. بکری، عبدالله بن عبدالعزیز (۱۴۰۳ق)، معجم ما استعجم من أسماء البلاد و المواضع، بیروت، عالم الكتب، چاپ سوم.
۷. پیشوایی، مهدی (۱۳۸۲ش)، تاریخ اسلام (از جاهلیت تا رحلت پیامبر خدا ﷺ)، ۱ جلد، قم، دفتر نشر معارف، چاپ اول.
۸. جعفریان، رسول (۱۳۸۹ش)، تاریخ سیاسی اسلام (جلد ۲: سیره رسول خدا)، انتشارات دلیل ما، چاپ هشتم.
۹. حمیری، محمد بن عبدالمنعم (۱۹۸۴م)، الروض المعطار فی خبر الأقطار، بیروت، چاپ دوم.
۱۰. سبحانی، جعفر، (۱۳۸۹ش) فروغ ابدیت (تجزیه و تحلیل کاملی از زندگی پیامبر خدا ﷺ)، قم، بوستان کتاب، ویرایش سوم، چاپ ب ۲۸
۱۱. سمهودی، علی بن احمد (۲۰۰۶م)، وفاء الوفا بأخبار دار المصطفى، بیروت، دارالکتب العلمیه، چاپ اول.
۱۲. شراب، محمد محمد حسن (۱۴۱۱ق)، المعالم الأثرية فی السنة و السيرة، بیروت - دمشق، دارالشامیه - دارالقلم، چاپ اول.
۱۳. طبری، ابوجعفر محمد بن جریر (۱۳۸۷ق / ۱۹۶۷م)، تاریخ طبری (تاریخ الأمم و الملوک)، تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم، بیروت، دارالتراث، چاپ دوم.

۱۴. طبرسی، فضل بن حسن (۱۳۷۶)، اعلام الوری بأعلام الهدی، قم، موسسه آل البيت عليه السلام لاحياء التراث، چاپ اول.
۱۵. كحاله، عمرضا (۱۴۱۴ق/۱۹۹۴م)، معجم قبائل العرب القديمة و الحديثة، بيروت، مؤسسة الرسالة، چاپ هفتم.
۱۶. قمی، علی بن ابراهيم (۱۳۶۳ش)، تفسير القمی، قم، دارالكتاب، چاپ سوم.
۱۷. كردی، محمدطاهر (۱۴۲۰ق)، التاريخ القويم لمكة و بيت الله الكريم، بيروت، دارالخضر، چاپ اول.
۱۸. كوفی، فرات بن ابراهيم (۱۴۱۰ق)، تفسير فرات الكوفی، تهران، وزارة الثقافة و الإرشاد الإسلامي، چاپ اول.
۱۹. گروه پژوهش پژوهشكده تحقیقات اسلامی (۱۳۸۶ش)، ارزیابی جنگ‌های پیامبر، قم، اداره آموزش‌های عقیدتی - سیاسی نمایندگی ولی فقیه در سپاه، چاپ چهارم.
۲۰. منتظرالقائم، اصغر (۱۳۸۹)، تاریخ اسلام تا سال چهلم هجری، انتشارات سمت و دانشگاه اصفهان، چاپ پنجم.
۲۱. واقدی، محمد بن عمر (۱۴۰۹ق/۱۹۸۹م)، كتاب المغازی، تحقیق مارسدن جونس، بيروت، مؤسسة الأعلمی، چاپ سوم.
۲۲. یاقوت حموی، یاقوت بن عبدالله، معجم البلدان، بيروت، دارالصدر، چاپ دوم.